

هو

کتاب مستطاب

رجاء الفلاح

در شرح دعاء صباح از تألیفات جناب شریعت‌آب آقای

حاج شیخ محمد جعفر شاملی

الشهر بحاج شیخ آقا زید توفیق بهمت آقای

قامیرزا علیخان لشکری

ماه صفر ۱۳۶۷ (قمری) و دی ۱۳۲۶ (شمسی)

طبع گردید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شیراز - چاپخانه مصطفوی

۱۴

۶۱۴

س



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در دفتر کتب کتابخانه ملی

بشماره ۱۴۲۱ م

ثبت گردید



رَجَاءُ الْفَلَاحِ
فِي تَرْجُمَةِ الْعَبْدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
وَالْعَبْدُ - چنین گوید محمد بن جعفر الشیرکاج شیخ آقا عفی عنه که این
مختصری است در ترجمه دعا و صباح نامیدم و در آن - رَجَاءُ الْفَلَاحِ -
آنست که فایده آن بر گیرند - و سند این دعا را مرحوم مغفور غلامی
عناصر بخاری اهل سنت از امام غلامی در بلاد نجد بمصر ذکر فرموده
و کان امیراً مؤمنین یکدیگر را بعد از گفتن الفجر بهیلا دعا - و دعا
را ذکر فرموده و به از آن و سند دیگر میفرماید و میرساند بحمد و الذی بعد
از آن میفرماید - و وجده فی بعض الكتب سنداً آخره - هکذا
قال الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ السَّلَوِيُّ خَلْفَتُكَ بِسَفِينَةِ طَوْبِهِ
مکتوب منها بخط سید و حیدر امیر المؤمنین و قاعد الغر المحجلین
لیث بنی غالب بن ابی طالب علیه افضل التحیات طامه صورت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا دُعَاءُ عَلِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ
 بِهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ - وَهُوَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَّحَ الْخَمْرَ وَكَتَبَ فِي آخِرِهِ
 كَتَبَهُ عَلَى بْنِ أَبِي ظَالِبٍ فِي آخِرِ نَهَارِ الْخَمِيسِ عَاشُورَاءَ عَشْرِ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ
 الْحَرَامِ مِائَةَ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْحَمْدِ وَقَالَ الشَّرِيفُ نُقْلَهُ مِنْ
 خَطِّ الْمُبَارَكِ - وَكَانَ مَكْتُوبًا بِالْقَلَمِ الْكُوفِيِّ عَلَى الرُّقِّ فِي سَابِعِ
 وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِينَ وَصَبَّغَ مَاءً إِذَا تَجَرَّعَ
 الْفَاضِلُ الْجَلِيسِي - وَمِنْ سَلَاةٍ وَأَبَتْ مَشْدَهُ عَنْ مَوْلَانَا وَأَهْلَانَا
 كَلَّمَ بِنِ مَرْسِي الرِّقَاعَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِمَا بَيَّنَّ هَذَا
 الدُّعَاءَ - أَرَادَ أَنْ يَكُونَ عَلَى الذَّخِيرَةِ الْعَظْمَى وَالْكَزْ الْأَوْفَى كَانَ
 حَقِّبْنَا لَكُمْ - وَهَكَذَا حَدَّثَنَا آخِرُ مَرْوِيٍّ عَنْ مَوْلَانَا وَأَهْلَانَا وَصَحَّ
 خِيَالَنَا مَوْلَى الْمَلِكِ الْعَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي ظَالِبٍ عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ قِبَلِهِ عَلَى قِرَاءَةِ هَذَا الدُّعَاءِ وَالْمَالِ الْمَعْدُ
 مِنْ الْبَنَاءِ مَا يَصِيرُ أَبَدًا وَيَصِيرُ فِي ظِلِّ الْخَلَائِقِ مَعْرُودًا كَرِيمًا وَلَا
 يُظْفَرُ بِهِ عَدُوٌّ وَكُلٌّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ بِأَوَّلِهِ وَصَحَّفَ الْعَدَاوَةَ إِلَى
 صَاحِبِهِ دِيَوْمٍ مِنْ مَوْتِ الْمَضَاجِئِ وَيُوسَعُ صَلَاتُهُ الرُّقِّ وَتُ
 مِنْ وَضْعِ الْيَكُونِ فِي ظَنِّهِ وَفِي وَقْتِ الْمَوْتِ يَكُونُ الْإِيمَانُ
 مَعَهُ وَإِذَا أُنْفِثَ فِي قَبْرِهِ قَامَ مِلَاتُ مَعْبُورٍ وَجُنْدُ رَأْسِ الْقَبْرِ يَرْكَبُهُ
 وَيَدْخُلُهُ الْحَقُّ نَمَتِ الرِّوَايَةُ لَوْ شَرَعُوا بِكَيْفِ الْفُتَاءِ اللَّهُ تَعَالَى



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقٍ تَبْلِجُهُ

خدا یا ای کسیکه بیرون آورد زبان صبح را با گویائی روشنائی او -
دَلَعَ - بمعنی استخراج زبان است - وَنُطْقٍ - بمعنی گویائی است و بَاءُ
در نطق بمعنی مصاحبت است و بَاءُ مصداق مصاحبت است که بمعنی مع
باشد و آن را باء و عالی نیز گویند - وَتَبْلِجُ - بمعنی درخشندگی و روشنی است
پس تشبیه فرموده است صبح را بلسان و روشنی صبح را بنطق و گویائی
و چنانچه لسان و نطق ظاهر میگردد و مطالب قلبیه و اسرار خفیه انسانی همچون
بواسطه صبح و روشنی آن ظاهر و آشکار میگردد و آنچه مخفی و محجوب گردیده
است در تحت ستار ظلمات شب و اضافه لسان بصبح و اضافه نطق
بیتبلیج اضافه مشبه به باشد مشبه و ممکن است که تشبیه فرموده باشد صبح و روشنی
از طریق استعاره بالکنایه بشخص لفظی و زبان آوریکه بنطق خود کشف مستورات
از مطالب نماید - استعاره - شکافنده و افریننده صبح خدا است
از آنجا که مانی بنیم ولی بعد از آنکه بیرون آورد او را می بینیم چنانچه دعای رسیه
در همان وقت که شیخ بهائی ره در مفتاح الفلاح برای همان وقت ذکر فرموده
يَا فَالِقَ دُمْنٍ حَيْثُ لَا أَرَى وَنُجْرَجَهُ مِنْ حَيْثُ أَدَى الْخَمْرُ وَضَمِيرٌ مُرَكَّبٌ
بصبح -

وَسَرَّحَ قِطْعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِي بِغِيَاهِ تَبْلِجُهُ

ای کسیکه روانه ساخت پاره های شب تاریکهای و هم آن -

سَاحَاءُ - بشدید را و بمعنی ارسل است از سرحت الما شبهه فی المرعى
 اذا ارسلتها المرعى - یعنی رها و روانه نمودم مرکب خود را در چراگاه تا
 چرا بنماید - قِطْع - جمع قطعه پاره از هر چیز را گویند و مُفْطَلِم
 بمعنی تاریک و بی نور است و افاده تاریک میکند چه تاریکی از خود
 شب و لفظ لیل استفاده بنور - غَیَا هِب - جمع عینب است
 اسم چله در فی است مثل جعفر جعفر - بمعنی تاریکی و اضافه آن تبسج
 اضافه لامیه است و مقید اختصاص و باء در آن بمعنی مصاحبت
 و ملابت است - تَلْجَلْجُ - بمعنی شوریدگی و در هم بودن کلام است
 و بقرینه مراعات مقابله پاره های شب تاریک مطابق با فقره
 اولی بطریق استعاره بالکنایه تشبیه فرموده بسبب اختفاء و
 احتجاب و اشتباه و التباس مصرات آنها بچوانات گنک که قادر بر
 تکلم نیستند و ذکر مترج که بمعنی ارسال بچراگاه است علی سبیل التخیل است

وَأَنْقَنَ صُنْعَ الْفَلَاحِ الدَّوَارِ فِي مَقَادِيرِ نَبَرَاتِهِ

یعنی ای کسیکه محکم و استوار گردانیده ایجاد و آفرینش فلک دوار را
 حالتیکه آن صنم و آفرینش ثابت است در اندازه های اظهار عظمت آن
 اِتْقَان - محکم و استوار ساختن فعل است و صُنْع - ایجاد کردن شیئی
 است و در سوره غل فرموده است - صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَنْقَضَ كُلَّ
 شَيْءٍ - آیه ۹۰ - دَوَارِ صِبْغِهِ مُبَالِغَه - یعنی بسیار و ورزنده
 و مقادیر - جمع مقدار است چون مصادیق که جمع مصداق است و مقادیر
 اندازه چیز است و ظرف در فی مقادیر ترجمه مستقر است بقیه

کانه نافی مقام پیرتبریه = این جمله حال است از صُنع الفلک
الدَّوَّار که مفعول به اتقن است و تخرج اظهار زینت نمودن است و
زینت فلک بگو اکب ثابته مثلاً لله در این است بقوله تعالى -
إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدِّينَا زِينَةً الْكَوَاكِبِ - و در این کلام
است و کنجا بشن کر آنها نیست -

وَشَعَشَعَ ضِيَاءُ الشَّمْسِ نَوْرًا حَجِيه

ای کسیکه آمیخت و ممتزج ساخت روشنی ذاتی آفتاب را نور آفتاب
زبانہ کشی و التهاب آن در این چهار جمله را عادت به جمع را فرموده
و شَعَشَعَ الشَّيْءُ خَلَطَ بَعْضُهُ بَبَعْضٍ آمیختن ضیاء روشنی و
فرق با من الضیاء و نور هو ان الضیاء و ما کان من ذات الشَّيْءِ
کما الشمس والنور ما کان مکتباً غیره - الشمس فی اللغة
الکوب النھادی المعروف - تاجح - بمعنی زبانہ کشیدن آتش
و اضافہ نور بتاج اضافہ لامیه و اختصاص ضمیر تاجه راجع است
بضیاء اشاره حضرت مهتجیه فرموده است بطریق استعاره
بالکتابه ضیاء ذاتی شمس را در حالت تحرک و متوج بحیمی مایع مانند آب
یا سخوان علی سبیل التخییل و تشبیه فرموده است مره اخرى بطریق استعاره
بالکتابه همان ضیاء و روشنی بمایع ممتزج را بزبانہ کشیدن آتش -

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ

ای کسیکه دلالت و راهنمایی نمود بسوی معرفت ذات خود بذات



یا با آثار ذات خود - ایضا - از ظاهر عبارت شریفه چنان بر می آید که
 اذعان بوجود حضرت واجب تعالی محتاج بدلیل و برهان نیست بلکه
 احسب تعالی همه مخلوقات را بحسب فطرت مفسطور بر شناختن خود
 فرموده و حاجت بآستدلال و اقامت برهان ندارد و حدیث من
 عرف نفسه یکنی از معانی محتمله در آن که اقرب معانی است با زبان شایسته
 تواند بود که چون بنده بجدی رسید که خود را بتواند شناخت بی وجود
 اسباب - بتواند مدای خود را بدون اسباب و آستدلال از
 آثار شناخت و اینرا آستدلال از نفس وجود بر ذات واجب الوجود
 گفته اند - **نقشه** - طریق آستدلال و نظر برد و قسم است یکی طریق
لیم است و دیگری طریق **این** است و طریق **این** را دو باب است یکی
 باب آیات انفسیه و یکی باب آیات افاقیه - اما طریق **لیم** اگر چه مصطلح در او
 این است که از علت پی معلول برند و مقصود در اینجا آستدلال بوجود
 است بر اثبات واجب الوجود و تمسک حقیقتا آستدلال بحقیقت است
 بر خودی است که میفرماید **أَوَلَمْ یَکُفْ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ** و
 همچنین آیات و عبارات اربعیه و اخبار و تحقیقات دیگر که این مختصر کنی بشمارند
وَتَنَزَّ عَنْ مِجَالِئِهِ فَمُخْلَقَاتِهِ

ای کسی که درست از شایسته و مماثلت با مخلوقات خود چه از قبیل
 جواهر و مجردات بوده باشند چه از قبیل اجسام و اعراض نزهه ای
بَعْدَ عَنِ الْمَعَاصِی وَالنَّزْهَهُ بِالْغَمْرِ الْبَعْدُ وَتَنَزَّ بِهَ اللَّهُ تَعَالَى تَبَعْدُهُ
عَمَّا لَا یَجُوزُ عَلَيْهِ مِنَ النِّقَایِصِ وَتَنَزَّ هَی تَبَاعِدُ کَمَا فِی الْمَجْمَعِ وَجَاءَ
جَنَّتُهُ فِیهِ شَاکِلُهُ وَجَاءَتْهُ شَاکِلُهُ وَاتَّحَدَ فِی الْجَمْرِ کَمَا فِی الْمَجْمَعِ

وَجَلَّ عَزْمُهُ كَيْفِيَّاتِهِ

ای کسیکه بند و برتر است از فراهم آمدن کیفیات خود و ممکن است از کیفیات مخلوقات خود و در این سه جمله نیز مراعات سیج فرموده (فلنبینه) مراد نفی کیفیات است از او تعالی و کنایه فرموده بنفی ملائمت کیفیات از نفی کیفیات از متوله لیس الصفة حد محدود - و مناسب صفات غیر او تعالی است کیفیت و محمل است ضمیر کیفیات برگردد بسوی مخلوق مذکور در ضمن مخلوقات کما قبل فی قوله تعالی اَعِدُّوا لَهُ اِنْ رَاجِعَ اِلَى الْعَدَلِ الْمَذْكُورِ فِي ضَمْنِ اَعْدِلُوا

يَا مَرْقَبُ رَبِّ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّنُونِ وَتَعَدُّ عَنْ مَلَا حِطَّةِ الْعُيُونِ

ای کسیکه نزدیک است وجودش مقیدتی و از عان خلایق - و دور است از ملاحظه و در آمدن بحشم خلایق - لا تذکره الا بصار و هو يدرك الا بصار و هو لطيف الخبير - قَرَبُ بمعنى نزدیکی است قَرَبُ يَقْرُبُ از باب علم - وَقَرَّبْتُ يَقْرُبُ از باب شرف و قَرَبُ يَقْرُبُ از باب نصر کما فی المبحد - خَوَاطِرُ جمع خاطره بمعنی اندیشه که در دل ظهور نماید - وَظُنُونِ - جمع ظن است بمعنی گمان و مراد از این فقره مقیدتی و از عان است و اضافه خاطر بطنون و اضافه باینیه است - وَتَعَدُّ - بمعنی دوری است - وَمَلَا حِطَّةً - نگرستن چشم است - وَعُيُونِ - جمع عین است بمعنی چشم -

وَعَلِمَ بِمَا كَانَتْ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ

و داناست هر چه یافت شده پیش از ثبوت و تحقیق آن چیز عرض از نبات
 تعاقب علم ازلی است بجمیع کاینات قبل از ایجاد و تکوین و در این سه جمله نیز
 مراعات سجع را فرموده (بدانکه) عِلْمُ از افعالی است که مقتضای
 و مفعول نماید هرگاه مقصود علم بشی و صفت ثلثی هر دو باشد چنانچه گوئی
 عِلْمُ زَبْدًا قائمًا که در اینجا مقصود بزید و قیام زید هر دو است
 و هرگاه مقصود علم بشی باشد فی نفسه نه علم بر صفتی اکتفا نماید بیک مفعول خاص
 در این فقره مذکوره واقع شده و حرف با و در کلمه بما کان زاید است و بجهت تاکید
 معنی است - و کان و یکون - در این فقره کانه نامه است بمعنی وجود
 تحقق و در دعاء عدیه است - و کان علیما قبل ایجاد العلم والعلة
 خداوند عالم است بر معلومی تغیری در علم او نیست و علم او با اشیاء پیش از
 وجود آنها تفاوت با علم او بعد از وجود آنها ندارد و در ازل می دانست آنچه در ابد
 الا با و هم میرسد و جمیع اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریا با وعد و شتاق
 کوهها و برگ درختان و یک بیابان و نفس زن جانوران نزد علم او همیستا
 تذکره - در این سه جمله نیز حضرت مراعات سجع را فرموده -

يَا مَنْ اَرْقَدَ بَنِي مِثْلٍ اَمِيْنٌ وَاَمَانٌ

ای کسیکه خوابانید مرا و فرارش و بترامن و امانه - دُفَا و بضم النون
 و بضم الميم و بضم اللام و بضم الميم و بضم الميم و بضم الميم و بضم الميم
 آمد آمد بر وزن کتاب که جمع او کُتُبٌ و لسان که جمع او لُسُنٌ آمده و قوله
 اَلَمْ يَجْعَلِ الْاَرْضَ مِثْلًا اِی فراشا و قند آنچه میناشود برای صبی معنی
 کا هواره و جمع همه ها آمده بر وزن هم که جمع او سهام میباشد و امان
 طمانینه النفس و الامان و الامان مصدران و قد لیست علی

الْأَمَانَةُ فِي الْحَالَةِ الَّتِي يَكُونُ عَلَيْهَا الْإِثْمَانُ فِي الْأَمْنِ -

وَأَيْقَظُنِي إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مَنَنِهِ وَلِحَسَانِهِ

و بیدار گردانید مرا بسوی چیزیکه بخشش فرموده مرا بآن از نعمت خود و احسانهای خود - ایقاظ - و اَیْقَظُنِي ای بیدار کن من از نعمت - متوجهها را به ما مَنَحَنِي ای اعطای کن به و القمه را جمع الی ما و اَمْنٌ فی مَن مَنَنِهِ بیانیه للموصول - (خلاصه) ایقاظ بمعنی بیدار گردانیدن است و تقدیه آن بآلی متضمن معنی توجیه و دعوت به نعمت است و مادر ما مَنَحَنِي ما و موصول است و ضمیر به عاید است به ما مَنَحَ بمعنی عطا و است و من در من مننه بیانی است و مَنَحَ جمع مَنَحَ است به تشدید نون بمعنی نعمت و احسان و شکوفائی کردن و مقصود اظهار و اخبار است بآنکه همیشه خایر نعمت بای ناغناهی و اعطایای الی گردیده ام (کقولہ) وَ کَهِمَّ مَوْجِبَةً - هَبِئَةً قَدْ اعْطَانِي -

وَكُفْتُ أَلْسُنِي عَنْ بَيْدِهِ وَسُلْطَانِهِ

و بازداشت دست بای بدیر از من بقدرت و قوت خود کُفْتُ بمعنی بازداشتن است از کاری و آکُفْتُ جمع کُفْتُ است بمعنی دستها کُفْتُ الشَّيْءُ مَنْعُهُ فعل است مضارعش یُکْفِتُ و اَنَا کُفْتُ جمع کُفْتُ بمعنی مصدر است الیه او الراحه مع الاصابع جمع آکُفْتُ وَ کُفُّوفٌ مثل نفس که جمع او نفس و نفوس آمده است - و سَوَّغْتُ بمعنی بدی است و چیزیکه تنفر نماید از آن نفس آدمی - و تَعَنَّنِي متعلق است بکُفْتُ و مراد ازید قدرت و قوت است و سُلْطَانٌ بمعنی غلبه و استعلا است و تشبیه فرموده است بطریق استعاره

با الکنایه سوء و بدی را بشخصی که در مقام مخاصمه و مغالبه باشد و اضاده
فرموده است اکت را بسوء و علی سبیل التحیل غرض آنکه جمیع انحاء و بدیهه را
انمن باز داشته بقدرت و غلبه خود - کقولہ و عظمه مخوفه فتد
کفائی در این سه جمله نیز مراعات بمعنی را فرموده -

صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِلَيْكَ فِي اللَّيْلِ الْأَلْيَسِ

بار خدا یا رحمت فرما بر راهنمای بسوی خودت در شب بسیار تاریک
صلوة بمعنی دعا است یعنی طلب رحمت نمودن و چون نسبت بحقی تعالی
دهند مجر و معنی رحمت از آن اراده نمایند مجازاً و رحمت خدا بر آنحضرت
عبارت است از تعظیم شان آنحضرت در دنیا با علاء ذکر و اظهار دعوت
و ترویج ملت و ابقاء و مشروعیت آنحضرت و در آخرت بشفاعت مهت و
تضعیف اعدا و مشوبت و دلیلی بمعنی راهنما است چنانچه راهنمای فرمود
تمام کائنات را و لیل الیل یعنی شب بسیار تاریک و ظلمانی و مراد در اینجا شب
ظلمانی کفر و ضلالت و تاریکی جاهلیت که آنجا بصر مانند چراغ روشن چنانچه
تعبیر شده سِرَاجًا مُنِيرًا إِنَّا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دُعِيَّا
إِلَى اللَّهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا مبعوث شد و راهنما شد .

وَالْمَاسِكِ مِنْ أَسْيَابِكَ بِجَبَلِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ

یعنی رحمت فرما بر تمسک جوینده از جمله و سیال و سباب تو بر پیمان بزرگوار
بسیار بلند و الماسیک عطف علی الدلیل بقیم مسک الشئ و امسک به
و اعتصم به - در نسخ بجا الماسک است و معنی از نسخ الماسک میباشد سیاب

جمع مسبب است. السبب الحبل وكل شيء يتوصل به الى غيره
 ودر اصل وضع سبب بمعنی رسانیت که باین بعضی غصان و فروع شجر را
 بر بعضی دیگر بنده بجهت ارتقا و بالارفتن و در عرف و اصطلاح وسیله و علت
 هر چیزی را گویند و مناسبت میان لغوی و اصطلاحی ظاهر است
 و با و در حبل صد فعل است و شرف بمعنی بزرگواریست و اضافه
 حبل شرف اضافه مشبه به است بمشبه یعنی که مثل حبل است در نگهداری
 از افتادن تهاک مذلت و خواری و ذکر تسک ترشح التشیه و آمل
 فعل التفضیل است بمعنی بلند تر مستعمل بالالف و لام و الف و لام در
 این مقام اشاره است بعد خاص نزد مسکن و کمره أطول با وجود منع
 صرف بعلت و تنفیت است برای حبل الشرف و وزن فعل سبب
 و خول لام منصرف شده چرا که باب غیر منصرف تمام می شوند بکمره
 و حین اضافه یا و خول لام منصرف شده چرا که باب غیر منصرف تمام
 می شوند بکمره و حین اضافه یا و خول لام و مراد از حبل الشرف یا قران محب
 است کافی بحديث عن النبي ﷺ القرآن حبل الله المتين الخ - یا
 تمام است آنچه مخصوص بانحضرت بود از اسباب قرب بجد او و بهر تقدیر
 مستقیم حبل الشرف از باب یتیمه سبب است با هم سبب -

والتابع الحسب في ذروة الكاهل الاعنل

یعنی رحمت فرمائی خداوند ابر صاحب خلوص و پاکیزگی حسب و فضایل
 آباء که در اعلی مرتبه روش مرد سطر قوی است - تابع - نصیب الشیء
 کان خالصا فیا التابع النصیب الخالص لصافی یحالی

حَسْبُ نَاصِعٌ خَالِصٌ مِنْ كُلِّ لَوْمَةٍ كَمَا فِي الْمُنَجِّدِ، حَسْبُ بِمَعْنَى فَضْلٍ
 آیاهست که انسان با آنها معاشرت نماید - ذُرْوَةُ بِمَعْنَى وَكُورٌ ذَالِ مَعْنَى
 اعلی مرتبه امر را تب هر چیز است - وَالذُّرْوَةُ بِالْكَسْرِ وَالضَّمِّ
 مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَعْلَى رَفِي الْجَمْعِ، وَمِنْهُ الْحَدِيثُ ذِرْوَةُ الْأَسْلَمِ
 وَمَنَامُهُ الْجَهَنَّمَ وَمِنْهُ قَوْلُهُ رَعٍ، عَلَى ذِرْوَةِ كُلِّ بَغْرِ شَيْطَانٍ
 وَكَأَمَلِ مِیَانِ هَرُوشانه است وَاعْبَلِ أَفْضَلُ صِفَتِ است وِبَعْنِ
 سَطَرٍ وَقَوَى است - اَعْبَلِ ضَمٌّ وَغَلْظٌ - الْمُنَجِّدُ - وَكُورٌ آن بنابر
 صِفَتِ اَرْكَاهل است وَاِنَّكَ صِفَتِ رَايَزِ مِثْلِ أَفْضَلِ تَفْضِيلِ وَخَوَلِ كُورٌ
 وَتَمَوِينِ جَائِزِ نِسْتِ بِجَهْتِ مَنَعِ صَرْفِ بَعْلَتَيْنِ مَوْجُودَتَيْنِ وَرَأَى بِمَعْنَى
 وَوَزَنِ لِفَعْلٍ لَكِنْ دَرِ حَالِ السَّلَاحِ مَعْنَى وَصِفَتِ اَزْآنِ سَبَبِ خَوَلِ لَامِ
 اِتْرَفِ بِرَأَى كُورٌ وَاقِعٌ مِثْلُ وَخُلَاصَةُ ذِرْوَةِ كَامِلِ عَمَلِ عِبَارَتِ است
 اَزْغَايَتِ رَفَعَتِ وَبَلَدِي -

وَالثَّابِتُ الْقَدَمُ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ

بِعْنِ رَحْمَتِ فَرَاخِذِ اَوْدِ اَبْرَثَابِ قَدَمِ بِرِمَكَانِی مَرَاشِبِ لَعَزَزَهُ
 اَنِّ حَالِ كَوْنِی كِه اَنِّ مَكَانِی مَرَاشِبِ لَعَزَزَهُ دَرِ زَمَانِ اَوَّلِ بُوْدِهِ
 ثَبَاتٌ بِمَعْنَى اِسْتَوَارِ مِیَا شَدِّ ثَلَبَتْ فِی الْمَكَانِ اِی اِسْتَقْرَ اِسْتِثَابِ
 قَدَمِ بِمَعْنَى اِسْتَوَارِ بُوْدِنِ وَتَمَامِ اِلِزْخَالِیْفِهِ جَمْعِ زَحْلُوفِهِ وَهِيَ الْمَكَانُ
 الْمُنْخَدِرُ الْأَمْلَسُ وَصَفُهُ الثَّابِتُ الْقَدَمُ عَلَى زَحَالِفِهَا فِی
 الزَّمَنِ الْأَوَّلِ اِی قَبْلَ اَلْمَبْتَوِ وَتَحْمِیْلِ الدِّنْیَا وَانْ لَمْ یَحْمِلْهَا
 ذَكَرَ لَعَلَّوْ مِیْتَهَا وَالْكَلامُ اِسْتِعَادَةُ الْجَمْعِ وَقَالَ الْأَطْهَرَانِ

يُوجَعُ الظَّهْرُ إِلَى الْقَدَمِ كَمَا يُقَالُ زَالِ الْأَقْدَامِ - زَمَنَ - يَقَعُ زَائِي
 معجمه معنی زمانه و روزگار است - اَوَّلَ - اَفْعَلَ تَقْضِيلُ است و وجه و نحو
 کسره بر آن بر صفت با وجود منع صرف همان است که در اصل و طول
 گذشت - نَكْنَه - اَصْلُ اَوَّلِ اَوَّلِ بوده و او اَوَّلِ اَدْنَانِي اَدْنَمِ
 نموده اند و هاشم متعل نیست بجهه آنکه فاء و عین از آن حرف علت است
 و فعلی که فاء و عین آن حرف علت باشد مستعمل نمی باشد و گاهی از استثنای
 استعمال نمایند در این صورت فعل صفت است منتهی از معنی صفت و
 سرب و منصرف است و معنی ابتداء و منصوب است بنوع خاص یا
 بر تیز بودن و گاهی مضموم استعمال میشود مثل سایر ظروف مقطوعه از ضافه
 و متعل و ظرفیت مانند قَبْلُ و بَعْدُ - اَشَادَهُ - اِذَا كَانَ ثَابِتُ الْقَدَمِ
 فِي مَبْدَئِ الْأَسْلَاحِ كَانَ كَحُلِّ جَدِّهِ وَ جِبْنِ نَصْرِ بِطَرْتِ اَوَّلِي و در این
 چهار جمله آنحضرت ۴ مراعات جمع را فرموده من المتن -

وَعَلَى إِلِهِ الْأَخْيَارِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَبْرَارِ

و رحمت فرما بر آل او که پیکر کنندگان و برگزیدگان و پیکر کارانند آل
 و لغت موافق آنچه صاحب صحاح گفته اَلِ الرَّجُلِ هَذَا وَ عِيَالُهُ وَ اَلِ
 اَيْضًا اَتْبَاعُهُ - و این اثر در نمایه گفته و هو فی اللغة يقع علی
 الجميع - و آنچه از بعضی موارد استعمالات و اطلاقات اهل معارف ظاهر
 میشود اَلِ بعضی سرزندان است یا بعضی از اقارب که اختصاص تامی
 داشته باشند و موافق کلام الهی و بعضی از اخبار که از حضرت صادق
 روایت شده اَلِ ذَرِیَّه و اتباع نیز میباشد اما کلام الهی و آخر قنای

ال فرعون و ارباب فن یقصر کرده اند بر سببیکه اصنافه نمی شود آل مکریدی
 عقلی که صاحب شرف و بزرگی باشد بحسب دین و دنیا یا بحسب دنیا تنها
 مثل آل رسول و آل ابراهیم و آل فرعون میان علماء شیعه و آل سنت خلافت
 است و آل بنی عباس و علماء اهل سنت را آنست که قول است چنانچه از صحیح مسلم بر می آید
 اهل که تمام است را آل دانند و هم قول جامع که بنی هاشم و بنی
 عبد المطلب را آل دانند و هم جامع که تمام ذریه و آل بیت آنحضرت را
 آل دانند و نزد علماء شیعه رضوان الله علیهم حقیقه شرعیست و امام
 معصومین و مخصوص و اخیره و دلائل قاطعه آل حضرت عترت معصومین
 آنحضرتند که مطهر و منزله بعضی لایح از ارباب قباچ پس مراد از آل آن
 حضرت ائمه اثنا عشر و قائم است حضرت خیر البشر که اصحاب عصمت باشند
 و آل اصل بوده بعد از قلب بار بجز از جهت اتحاد مخرج قلب نموده
 اند همزه را با الف - و اخیار - جمع خیر هم تفنیل مختلف اخیر
 بعضی دیگر گفته اند جمع خیر باشد یا به تخفیف مختلف خیر صیغه مبالغه است
 الْمُصْطَفَيْنِ جمع مصطفی یعنی برگزیده هم مفصل از باب افتعال بعد از
 بدل شدن تا و باب افتعال بطاء و چلی فاء الفعل صاوست و در اصل مصطفی
 بوده صمه بر یا ثقیل حذف شد التماسا کین بین یاء و واو و واو افتاد
 مصطفین شد و مصطفون در مقام رفع نیز بوده یاء قلب با الف و الف
 بالتعاسا کین افتاد مصطفون یعنی برگزیدگان - ابرار - جمع بر است
 یعنی منبک و کاف بفتح یاء و تشدید را و در المنجد است ربر
 بَرَاءَةٌ قَبُولٌ و بَرٌّ جمع ابرار -
 وَافَتْهُ اللَّهُ لَنَا مَصَادِيقَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِحِ



الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ - وگنجشای خداوند از برای ما در پای
صبح را بگوید های آمرزش و رستگاری از دسوس شیطان تا اذن
ابواب فایز مدار السلام شویم مصداق دین - جمع مصراع و مصراع
نای در را گویند - و مَفَاتِحُ و مِفْتَاح - کلید است و فلاح بمعنی -
نجات و رستگاری است و طرف لنا لغو و متعلق با فتح و ذکر مصراع
المصباح بعد از آن ایضاح بعد الاپیام که از اقسام اطناب در
کلام است تواند بود چنانچه در آیه کریمه - رَبِّ اشرح لی صدری
گفته اند چه ذکر لنا استفاد و معلوم گردد و مطلب مستحکم که فتح و گشودن
چیزی است که متعلق باوست و ذکر مصراع مع الصبح تو ضیح و تفسیر
آن نماید و این فقره مشتمل است بر استعاره بالکنایه و استعاره بحقیقه و
ترشح تشبیه فرموده مصباح را ابواب مقبول بطریق استعاره بالکنایه و اثبات
مصراع که از لوازم باب است برای آن فرموده بطریق تحسین و البقاء فتح
مصباح فرموده علی سبیل الترشح و تحقیقات دیگر اینجاد دارد که مقام -
گنجایش ندارد -

وَالْبِسْنِي اللَّهُمِّنْ أَفْضِلْ خَلْعَ الْهِدَايَةِ وَالصَّلَاحِ

و پوشان مرا خداوند از بهترین خلعت های راه نمائی و شایستگی الباس
و پوشیدن است خلع جمع خلعت است بر وزن قِطْع که جمع قطعه است
و جمع کمتر است و هِدَايَتٌ بمعنی راهنمایی و مراتب آن نامتناهی
است و صلاح - بمعنی شایستگی است و اضافه خلع هدایت و
صلاح اضافه مشبه به است بمشبه و الباس ترشح التشبیه است



وَاعْرِضْ اللَّهُمَّ لَوْظَمِنَاكَ فِي شَرْبِ جَنَانِي *

مِنَابِيعِ الْخُشُوعِ - و بکار خداوند از چشم رحمت و بزرگی که تو

راست در حوض های دل من چشمه های فروتنی را عَرَضِ مَعْنَى در

نشانیدن است و عَظَمَتْ مَعْنَى بزرگی و لام در آن لام اجل و عَظَمَتْ

میباشد شَرِبَ مَعْنَى شرب و در بعضی از نسخ شَرِبَ بِكَمَرِ شَيْنِ که

نصیب از آب است - وَلَكَمْ شَرِبَ - و كُلُّ شَيْءٍ مُخْتَصِرٌ

و اضافه آن بجهان اضافه لایم است جَنَانِ مَعْنَى بیهوشی و دل است

و مِنَابِيعِ جمع مَبْعَدٍ و مَبْعَدٍ چشمه را گویند و خُشُوعِ مَعْنَى فروتنی است

و اضافه مِنَابِيعِ مَخْرُوجِ اضافه لایم است ظاهر اینست که تشبیه فرموده باشد

بطریق استعاره اموری را که مقارن خُشُوعِ و لازم خُشُوعِ است از

از امثال او امر و نواهی که هر یک در ایای قلوب و از آله ادناس بمنزله

ذنوب بمنزله چشمه زلال است مِنَابِيعِ و این تشبیه مصحح گشته اضافه مِنَابِيعِ

را بخُشُوعِ و تشبیه فرموده مره اخروی بطریق استعاره بالکنایه همین امور

تشبیه مِنَابِيعِ را که تغییر از آنها بلفظ مِنَابِيعِ شده با شجار سَفَر و سه ثابت

الاصِلِ رَاسِخِ العِرْقِ در استیلاج و اثار عنایات و فیوضات الهیه و ذکر

فرموده علی سبیل التخییل و ذکر مشبه در استعاره بالکنایه عَظَمَتْ است از

اگر بلفظ مَوْضُوعِ له باشد یا بلفظ غیر مَوْضُوعِ له چنانچه در ما نحن فیه بلفظ غیر مَوْضُوعِ

که و قشده خلاصه کلام در این مقام تشبیه شده امثالات او امر و نواهی

اللی از حیث احیای مَسْلُوبِ و افعال ذنوب بچشمه های خوشگوار

از حیث استیلاج و اثار بدخست های مایه -



رَحْمَةُ الْفَلَاحِ

وَأَجِرْ اللَّهُمَّ لِحُبَّتِكَ مِنْ أَمَّا قِي زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ

یعنی دایم دستم گردان خداوند از جهت خوف و ترس از خودت از گوشه
بای چشم من سیلان کردن استغفار را یار و ان گردان سنگهای سیلان
کننده را - آجیر جریان یعنی روان گردانیدن جبری هم آمده -
المصم^۲ و فی مآدل علی الحركة والأضطراب ان یکون علی ریش
فعلان کفلیان و جولان و خفقان و سیلان و جریان
و هیبت^۳ یعنی خوف و بیم است و لام^۴ لام سیل و بغیر املا
جمع موق^۵ بضم میم گوشه چشم او جمع آفاق شکل بر و ابار که در جمع آن غفل
و قلب واقع شده است - زفرات - جمع زفره است یعنی سیلان
کردن اشک - دموع - جمع دمع است یعنی اشک چشم و اضافه -
زفرات به موع اضافه لایه است - و قاضی میر حسین میبدی
در شرح دیوان گوید اضافه بیانی در کلام عربی است شایع در شعر و اضافه
صفت بموصوف و موصوف بصفت^۶ جمع احتیاج به تکلفاتی که در کتب
نویسه است نیست -

اینجا آمده است
از باب افعال

وَأَدِّبِ اللَّهُمَّ نَزَقِ الْخُرْقِ مِثِّي بِأَزْمَةِ الْقُنُوعِ

با صلاح آورد خداوند اندام من و درشتی و بد خوئی نفس مرا بهمار بای خوری
و فروتنی تا و ب مصدر باب لغیل یعنی ادب کردن و با صلاح آوردن
است - و نَزَق - لغت نون و فتح زاء و معجمه یعنی سبکی و تنیدی نمودن
النَزَقِ مَصْرُفَ الْخَفِیَّةِ فِي كُلِّ أَمْرٍ - الْعَمَلُكَ بِحَالِ الْخَلْقِ

الْمُنْجِدُ - خُرق بضم خاء معجمة و سکون راء، ممله درشتی و بد خوئی و غلات
رفق است - و آزمته - جمع زمام بمعنی مهار است و علی القیاس از
ممه پهاش بعد از نقل حرکت میم بیا قبل در میم ادغام آزمته شد
و قسوس بضم قاف مذلت و خواری است و شاید تشبیه فرموده باشد
سبکی و تنیدی نمودن را که ناشی از بد خوئی و درشتی است بر کوب سمرش
بطریق استعاره با لکنایه و ذکر زمام و مهار تخته تحمیل است -

إِلَهِي إِنْ لَمْ تَبْنِدْ لِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ

فَمِنْ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ رَوْفِي
بعض النسخ في أوضح الطريق - یعنی ای خدا ای من اگر پیشی نیکرفت
مرا رحمت از جانب تو بنکوئی توفیق پس که بود راه برنده مرا بسوی
طریق تو در حالتیکه آن طریق روشن یا روشن ترین راه ما است إله
بمعنی خدا است اضافه شده بیا، مکمل بحته استعطاف و دراصل الاهی
بوده حرف مذاهبه تقطیم نادای محذوف شد ابتدا بمعنی پیشی گرفتن
است اینجا فعل چون که جزم داد نون و قایه و یا، مکمل در وصل رحمت
و در تحت بمعنی بخشش و رافت و مهربانی است و حسن بمعنی نیکوئی است
و با و در آن با و سبب یا با و ملا به است بمعنی مع و در خیر حال و اضافه
اش توفیق اضافه لایه است یا بیانیه - توفیق هیا گردیدن و ما و
شدن اسباب است بجانب مطلوب خیر - و سالك بمعنی راه روند
و اسم فاعل است بمعنی ذاهب و داخل و با و از برای تقدیه و مفعول دیگر



و دیگر آن مقدره و آن طریق است - و بی واضح الطریق حال است
از مفعول ثانی و طریق مقدره است - و الْبَلَاک - صفت است
از برای مفعول مقدره که طریق است - و واضح - بمعنی روشن است
و در بعضی نسخ اوضح است و آن فعل تفضیل است و اضافه بطریق
شده و طریق مضاف الیه معرفت بلام جنس و مفید عموم -

وَإِنْ أَسْأَلُكَ لِقَائِي لَأَمْلِكُ وَالْمَنَى

فَمِنْ الْمُقْبِلِ عَشْرَاتِي مِنْ كِبْوَةِ الْهَوَى -

یعنی و اگر و اگر بگویم و مرا بر داری تو بکشایند و آرزو و خواهشهای
که خواهد بود در گذرنده و عفو نمائید و لغزشهای من که ناشی است
از لبر و آمدن من از پیروی هوا و هوس - اسألت - بمعنی و اگر بگویم
است - الْإِنَاءُ الْوَقَارُ وَالْخَلْمُ الْأَنْتِظَارُ وَالْمَقِيلُ
الْمُجْد - پس اناست بر وزن حیات بمعنی پروباری است و قاتل
معنی کشایند و اضافه قائد باطل و معنی اضافه شبهه است به
شبهه - و آمیل - بمعنی آرزوست - و جمع جمع مثیه بضم میم و
سکون نون و تخفیف یا مفتومه بمعنی میل و خواهش است و مقیل
معنی در گذرنده و عفو کننده - و عَشْرَات - جمع عشره بمعنی زلفت و
لغزش قدم است - و كِبْوَةٌ - بفتح کاف و سکون باء لبر و آمدن
است - كِبَا الْوَجْهَ يَكْبُو - و از این ماوه است - ان الجواد قد
يَكْبُو - و هَوَى - خواهش میل بجزای است و اضافه کبوه بهوی

اضافه سبب است سبب - گانه حضرت را تشبیه فرموده است بطریق
استعاره بود و خویشش مای نفس را بر کوبی که برود در میاید و صاحب
خود را بهلاکت می اندازد -

وَإِنْ خَذَلْنِي فَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ

فَقَدْ وَكَفَلْنِي خِذْلًا لَكَ الْإِحْيَاءُ النَّصِيبُ وَالْإِحْيَاءُ

یعنی و اگر و اگر نماید مرا بخودم نصرت و یاری نفرمودن تو هنگام محاربه و
جنگت نفس و عقل من باشد شیطان یا با نفس اماره و شیطان پس تحقیق
که و اگر داده است مرا ترک نصرت تو در مقام و محل رنج و مشقت و
سیدی - خِذْلًا لَكَ - بکسر خاء معجمه یعنی خوار کردن و یاری نمودن
است - نصرت - بمعنی یاری نمودن است - و مُحَارَبَةٌ - بمعنی جنگ
و کارزار کردن و مراد از نفس - بدانکه - ممکن است مراد نفس ناطقه
انسانیه باشد که آرزای عقل و نفس مطمئنه نیز گویند در اینصورت مراد از محاربه
نفس و شیطان محاربه عن النفس و شیطان خواهد بود و احتمالات دیگر هم
در این باب میباشد ولی این احتمال اقوی خواهد بود - وَكَلْنِي - نفیج و او
و سکون کاف و اگر اردن است (وَحَيْكُتْ) از ظروف مبینة برسم
است و بمعنی جاه و مکان - وَنَصِيبٌ - نفیج نون و صاد مهمل بمعنی
رنج و مشقت و مضاف الیه حیث واقع شده چه اضافه حیث بجملة اسمیه
یا فیلیه و انما نیست بلکه گاهی مفعول اضافه نمایند چنانچه در این فقره
شریفه است - حُرْمَان - بمعنی ناهامیه می است -



إِلَهِي أَتَرَانِي مَا أَنْتَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمْثَالِ أَمْرٌ

عَلَيْتُ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ الْإِجْنِينَ بِأَعْدَتِي

ذُنُوبِي عَنْ دَائِرِ الْوَصَالِ - ای خدا ای من آیاتی

یعنی مرا یعنی تحقیق که می بینی و می بینی مرا که نیلنده ام بدرگاه تراز
برای امری مگر بجهت آرزو ما بلکه آیا چنانکه زده ام با سبب تو یعنی
چنانکه در زده ام با سبب زینچ عالی مگر و قتی که دور گردانند
است مرا گنایان من از نزدیکی بحضرت تو - و ویت - نسبت برود
کار عالم بمعنی علم است و همزه استغنام هت تحقیق و نسبت آن و ویت
معنی علم اقتضای و مفعول بنمایه مفعول اول یا و سکن و ثانی جمده و الیقین
إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمْثَالِ - و کلمه مانا فیه و الّا کلمه استثنای مفرع از نفی
است و واقع در موقع مستثنی منه - وَ حَيْثُ تَقْيِیْلُ سِتْ یَا مِکَالِ
و اول در نظر اقرا ظر و ثانی اشر - احوال - جمع اهل بمعنی آرزو مانند
اثر و آثار - و امر - منقطه است بمعنی بل یا بمعنی همزه استغنام
و اضراب و استنکار از کلام اول - وَ عَلَیْقْتُ - بکسر لام از باب
علم یعلم و هم از باب ضرب یضرب و مصدرش علق بفتح عین و
سکون لام و علق بکسر عین و سکون لام هر دو می آید بمعنی مثبت
کشتن و چنانکه زدن بجزی است - وَ جِبَالِ - جمع جبل است بمعنی
ریمان و مراد از آن سبب موصله بمقاصد الهیه است - و الّا



وَالْأَجِينَ بَاعِدَتْنِي - استیاء و سرفراز نفی دستغداد از انکار هست
و مراد از دارالوصول در قرب بحضرت اقدس احدیت است و حاصل
مدعا این است که دایم اقبال من بدرگاه تو از برای آرزو و پادشاهیات
نفسانیه بوده و هرگز نبوده که تو سل با سبب قرب تو حسته باشم که
متصف بکناه نباشم چه من در هیچ حالی خالی از کناه نبوده ام غرض
اعتراف بعدم قیام بحقوق بندگی و توبیح نفس است که عمل خالص از
وی صادر نگردیده است . -

فِي سِرِّ الْمَطِيَّةِ الَّتِي امْتَطَلْتُ نَفْسِي مِنْ قَوَاهَا

پس چه بد مرکبی است که سوار شد و بر آن نفس من از هموس خود سیر مطیئ
کلمه دوم کما آن نیم کلمه مدح و فاء عاطفه است و مفاد فاء عاطفه حصول
مضمون آیه است عقیباً قبل در زمان واحد بدون تدریج و تراخی
مطیئة - الدابة تطوف في سیرها - یعنی مرکب است - و الَّتِي
موصول و مخصوص بضم - و امتطلت - صله التي و استطاء عبارت
است از اخذ مطیة و عاید موصول که ضمیر مفعول است محذوف تنه
امتطتها و نفسی فاعل امتطلت - و مِنْ قَوَاهَا - مبین مفعول محذوف

قَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا وَمِنْهَا

یعنی پس هر محمداً و چنین است آه از برای چیزی که رغبت داده انجیز
را برای نفس من گمانها و آرزوهای او فاء در واه فاء نصیه است
مفصّل از شد طی محذوف که مستغاد از فقرات سابقه گردیده

وَأَهْلًا - کلمه ایست که مشتمل می باشد در مقام استعجاب از خوبی چیزی
و در مقام تلمف و تاسف بر چیزی و مراد در اینجا معنی خراب باشد
و نصیبتش بر مصدریت است و منقول بمصدریت و قائم مقام مصدر و
بجای تَأْسَفًا مستعمل شده بتقدیر تَأْسَفْتُ تَأْسَفًا مثل أَهْلًا مِنْكَ
که یعنی تَوَجَّعًا مِنْكَ است بتقدیر تَوَجَّعْتُ تَوَجَّعًا مِنْكَ و محتمل است
که بعد از نقل بمصدریت منقول بسم فعل باشد و در این صورت منصوب بخوابد
بود بلکه مفتوح و بنی بر فتح و تنوین هتة تنیکر خواهد بود مثل تنوین در صیه و میه که
بنی بر سکونند و تنوین در آنها هتة تنیکر است نهایت آنکه و اتم بر تقدیر اسم
فعل بودن از اسمائی است که لازم القونین است مثل و یما بخلاف صیه
که منون و غیر منون هر دو استعمال میشوند و بر هر تقدیر لام در لما سولت
هتة میان تَأْسَفَ له است کافی سفیالک و کافی هیث لک
و ماء موصوله یا موصوفه است و تنوین بسنی آراستن و زینت دادن
و سهل و آسار و نمودن است امر عظیم است ما خود از رسول معنی استرخا و
ضمیر مفعول در آن محذوف است راجع به ما -

وَتَبَّاهَا لِحُرَاتِهَا عَلَى سَيْدِهَا وَمَوْلَاهَا

یعنی هلاکت با و از برای نفس من سبب جرات با و آقا و صاحب
خود تَبَّاهَا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر تَبَّاهَا و تَبَّ
معنی خمران و هلاکت است - حُرَات - بمعنی دلیری نمود و لام در آن
بجهت تعلیل - و سَیِّد - بمعنی آقا و بزرگ و کسیکه مغلوب غضب
خود نشود و کسیکه فایق شود بر قبیله خود از جهت خیر و نیکی و مکارم

اخلاق و یکدیگر عظیم و بر و بار باشد - و مولا - یعنی خداوند و صاحب است

الْهِ قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ يَسِيدِ رَجَائِي

یعنی ای خداوند من کو بیده ام در رحمت سرای تو را بدست امیده خود
قرع - بشدت کو بیدان و با و استقامت است و ظاهر نسبت
که همیشه فرموده رحمت الهی را بطریق استعاره با کنایه بسبب وضاحت
باب بر رحمت و ذکر قرع که از ملائکات باب است علی سبیل التخیل و التمثیل
و تشبیه فرموده است رجاء و امید خود را بطریق استعاره مذکور
بشخص و اضافه یه آن فرموده علی سبیل التخیل -

و هَرَبْتُ إِلَيْكَ لَا حِيَا مِنْ فَرْطِ أَهْوَائِي

و گریختم سوی تو در حالتیکه پناه گیرنده ام بتو از بسیاری هواهای
نفس خود - هَرَبْتُ - گریختن است - و لا حی - پناه گیرنده و
منسوبست بر عالیت و من فرط اهوائی متعلق بر هربت و اشاره است
به فِرَؤْ وَاِلَى اللَّهِ -

وَعَلَقْتُ بِأَطْرَافِ حَبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَا يَمْنَحُ

عَلَقْتُ - بفتح عین ممله و لام مشدده از باب تفعیل و مصدر آن
تعلیق است یعنی آویختن - و حبال - جمع حبل است یعنی ریسمان
چنانچه گشت و مراد از آن میتوان بود که وجود مقدس پیغمبر و آل
اطهار آن سرور بوده باشد که تو لا و دوستی ایشان فرض عین بود



عالمسان بنیاد به این است استعمار، فرموده است جبل را برای ایشان از
این حیثیت که متک به ایشان سبب ترقی و نجات ابدیست -
اَنَامِل - بمعنای اَنَمَلِه وَاَعْمَلِه سرانگشت است (افعل با طلاق حرکت
و حمزه و عینه) یَجْعَع عَلِیْ اَفَاعِل - مَخَوِ اصْبَع اصْبَاع وَاَمْنُلِه
اَنَامِل وَاَجْد اَجَادِل - وَاَمْنُلِه - بکبر و او بمعنی دوستی یعنی
از نیجه ام با طراف ریسمانها و سیال تو سرانگشتان دوستی خود را و
حاصل مقصود متک و تثبیت بوسیله تقرب حضرت احدیت است

فَاَصْفَحَ اللَّهُمَّ عَمَّا كَانَتْ جَرْمَتُهُ مِنْ ذَلَالِي وَخَطَايَايَ

یعنی پس در گذر خداوند از آنچه یافت شده از لغزش و خطای من
صَفَحَ - بمعنی در گذشتن است و فَاوَدَّ اَنْ فَاوَصِيهِ مَتَعَلِقٌ بِشَرِّهِ مُسْتَفَاءٌ
از سابق بتقدیر آن قرعت باب رحمتک و علققت با طراف حبابک
فَاَصْفَحَ است - يَا اَلْهَى عَنْ جُرَائِي وَذَلَالِي وَخَطَايَايَ وَكَانَ نَا قَصْدُ
وَمِنْ دَرَمِنْ ذَلَالِي بَيَانِيهِ وَذَلِكَ بِمَعْنَى لَغْزِي وَافْتَادِنْ - وَخَطَايَا
مَقْصُورًا وَاَوْمَدُ وَاَنْقِضْ صَوَابَ رَاكُوبِيهِ - پس خلاصه هر گاه در
رحمت برای تو را کوبیده ام بدست امید واری خود و پناه آورده ام
بتو و متمسک شده ام بوسیله تقرب بتو پس در گذر خداوند از آنچه یافت

وَاَقْبَانِي اللَّهُمَّ مِنْ صَرَعَةٍ رَدَائِي وَعُسْفَةٍ بِلَايِي
فَاِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي
فِي مُنْقَلَبِي وَمَشْوَايَ



یعنی در گذر خداوند از در افتادن من از پا و بولکت من بدستی که تویی میزدن
و تسل اعتماد من و امید من و نهایت آرزوهای من در دار دنیا و دار عقبی
اقاله - یعنی در گذشتن است و مثلثی فعل امر از باب افعال است بر وزن
اقتنی و اذقنی چه اینکه اصل آن قسینی و اینجا عین فعل که حرف عله باشد
بسبب التقاء ساکنین حذف میشود - و صرعه - بکر و فتح صاء
مهمله یعنی افتادن و مصرع اسم مکان از او است - و داء - آء بفتح و اء
مهمله و الف مقصوره یعنی بلاکت - و در بعضی نسخ داء بکسر و اء و الف
محدوده دیده شده و آن معنی جامه است معروف که در هنگام نماز بدوش
گیرند در این صورت افتادن کنایه است از عدم قیام بطاعات و
کلمه فاء در فانتک فاء تعلیل است - و ستید - یعنی واجب
الاطاعه است و معانی آن گذشت - و مولا بالف مقصوره یعنی
یار و ناصر و معانی دیگر هم دارد ولی اینجا معنی سید میباشد و مقصد
اسم مفعول از باب افتعال یا اسم زمان و مکان از همین باب محل اعتماد
و تکیه گاه است و رجاء بالف محدوده یعنی امید و مناب الف
مقصوره یعنی آرزو - و منقلب - اسم مکان است یعنی محل انقلاب
و رجوع و عبارت است از دوز دنیا و مشوا بالف مقصوره اسم
مکان است یعنی محل اقامت و ارامگاه و عبارت است از دار عقبی

إِلٰهِ كَيْفَ تَطْرُدُ مَسْكِينًا إِلَيْكَ مِنَ الذَّنْبِ

هَارِبًا - یعنی ای خداوند من چگونه تو فرمائی و دور گردانی
مسکین و گدائی را که پناه آورده باشد بجانب تو در حالت بیکاری

از گناهان خود بوده باشد - كَيْفَ - کلمه استفهام است بجهت آنکه را
 طرد یعنی رد نمودن و دور گردانیدن و مَصِیَّتٌ کجایی بحسب اصل
 لغت مفعیل است و بجهت مبالغه یعنی دایم بسکون مثل منطبق که معنی دایم منطبق
 نقل نموده اند آنرا از آن معنی یعنی کسی که ساکن گردانیده است او را فَرَدِ
 دبی پسینری و فرق میان مسکین و فقیر آنست که مسکین کمی است که دارای
 هیچ چیز نباشد و فقیر کسی است که مؤنت کافی و وافی نداشته باشد و
 بعضی بعکس این گفته اند و معنی اول النسب در این مقام است و کسر
 اَمَّا التَّفَهُّنَةُ فَكَانَتْ لِلسَّالِكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ ثَوْبَيْنِ ثَانِي
 است - وَالْجَاءُ - معنی پناه بردن مصدر باب افعل و مِنْ الْفِتَنِ
 متعلق است بِالْجَاءِ بابه هَارِبًا و هَارِبٌ معنی گریزنده است
 و حال واقع شده از فاعل الجاء و مراد از توبه و بازگشت بسوی خداوند است

أَمْ كَيْفَ تَحْيِيَّتُ مُسْتَرْشِدًا قَصْدًا إِلَى جَنَابِكَ سَالِعِيَا

یعنی آیا محروم میگردانی یا بلکه چگونه محروم میگردانی طالب راه رستی را که
 روی آورده باشد بجانب تو در حالیکه شتاب کنند است - أَمْ - بر دو
 قسم است متصده و منقطعه اما متصده بجهت اتصال معنی لاحق است بسابق و در
 این صورت واقع نمی شود مگر بعد از حرف استفهام چنانچه در این عبارت
 شریفه واقع است بعد از کيف که معنی استفهام و استفسار است و در اینجا
 استعمال آن متصده است و اما منقطعه پس آن معنی بل و بجهت اضراب و انتقاد
 است از معنی کلام سابق معنی کلام لاحق و نوع کيف بعد از آن برای تاکید
 و مبالغه است و در استفهام - تَحْيِيَّتُ - فعل مستقبل مخاطب از باب

تفیل و صدر آن یعنی محروم ساختن و عدم یاری است فی الجمع -
 خَبِثَ الْخَائِبُونَ هُمُ الَّذِينَ فَاتَهُمُ الظُّلُمُ بِالْمَطْلُوبِ
 وَ الْخَيْبَةُ الْخُرْمَانُ وَ الْخُسْرَانُ وَ خَيْبَةُ اللَّهِ بِالْتَّشْدِيدِ
 جَعَلَهُ خَائِبًا خَطَرًا - مُتَرَشَّدًا - طَالِبُ رَاهِ رَاسِتِ الرِّشْدِ
 خِلَافُ الْغَى وَ الضَّلَالِ وَ فِرَاقُ صَاحِبِهِ الْحَقِّ - سَاعِي شَبَابِ
 نَمِیْد و سَلَامِیًا - در اینجا حال واقع شده است از فاعل فَعَّلَهُ

أَمْ كَيْفَ تَزُدُّ ظَمَانًا وَ رَدَّ إِلَى حِيَاضِكَ شَارِبًا

یعنی بلکه چگونه در دنیا می و بر میگرددانی تشنه را که وارد شده است
 در دریای رحمت بی پایان تو در حالتیکه چشیده باشد جرعه از
 زلال رحمت تو - ظمآن - یعنی تشنه است - وَ حِيَاضُ -
 جمع حوض است مراد از آن بحار رحمت الهی است - وَ شَارِبًا
 حال است از فاعل وَ دَكَ بِمَقْدَرِ طَالِبًا لِلشَّرْبِ -

كَلَّا وَ حِيَاضُكَ مُتَرَعَّةٌ فَنِي خَضِكَ الْمَحْوُولُ فَبَابِكَ

مَفْتُوحٌ لِلطَّلِبِ وَ الْوُغُولِ - یعنی چه پسین است که
 گمان مایوسی کرده باشم در دنیای محروم سازی و حال آنکه حوضهای
 رحمت تو از زلال رحمت پر و مالا مال است در همگی فشکیهای و خشکیهای
 زمین تنگ و در رحمت برای تو باز و گشوده است از برای طلب
 کردن و پناه جستن - كَلَّا - کلمه ردع است یعنی چه پسین است
 مُتَرَعَّةٌ - بفتح راء صیغه مفعول از باب افعال یعنی محو و برگرد

شده - اَتْرَعَ الْاَنَاءَ اَمْلَاةً الْمُنْجِدَ - ضَنْكَ بِمَعْنَى صَنِيقٍ
وَتَشْكِي سِت - وَفِي الْجَمْعِ فِي الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ مِنْ
كُلِّ ضَنْكَ مَخْرَجًا اَي مِنْ كُلِّ ضَبَقٍ - مُخَوَّلٌ - جَمْعُ مَحَلٍ
بِفَتْحٍ مِيمٍ وَسُكُونٍ حَاوِسٍ وَخَشْكِ زَيْنٍ رَاكُوْنٍ مَحِلٍ يَعْنِي اَجْدَبُ الْاَرْضِ
جَمْعُ مُخَوَّلٍ وَزَيْنٌ قَلْبٌ وَقُلُوبٌ وَاضَافَهُ ضَنْكَ بِمَحَوَّلٍ اَضَافَهُ لَهَا مِيمٌ
وَمَرَادُ اَزْآنٍ اَوْ قَاتٍ كَمِ آبِي وَخَشْكَ سَالِي سِتٍ وَكُنَايَةُ سِتٍ اِذَا
قَاتِي كِهْ اَبْوَابَ رَحْمَتٍ وَرَافَتٍ مَسَدٍ وَدَبَّاسَتٍ وَكَسِي رَاكُوْنٍ شَفَقَتٍ وَ
رَافَتٍ نَبَاشَةٍ - وَغُخُولٌ - بِمَعْنَى دُخُولٍ اسْتَدْرَجِي وَتَوَارِي شَدَّ
وَرَانٌ - وَغَلٌ لَغِيْلٌ وَغُخُولٌ وَغَلٌ عَلَى الْقَوْمِ دَخَلَ عَلَيْهِمْ
فَشَرِبَ مَعَهُمْ مِنْ غَيْرَانٍ يَدْعَى - الْمُنْجِدُ -

وَانتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنِهَايَةُ الْمَأْمُوْلِ

وَفِي بَعْضِ النُّسخِ - وَانتَ غَايَةُ الْمَسْئُوْلِ - يَعْنِي تَوَلَّى نَهَايَ مَطْلُوْبٍ
وَنُحَاسَتِهِ شَدَّ وَنَهَايَتِ مَأْمُوْلٍ وَاسِيْدَ وَاشْتَدَّ شَدَّ كِهْ فَوْقَ تَوَسُّطِ
وَاسِيْدِي نَيْتٍ - سُّؤْلٌ - بَعْضُ بَيْنِ مَعْلَمَةٍ وَسُكُونٍ هَمْزَةٍ نَيْرٍ بِمَعْنَى
مَسْئُوْلٍ اسْتَكْفُوْلُهُ - لَقَدْ اَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى اَي
مَسْئُوْلَكَ - وَدَرِ بَعْضِ النُّسخِ اسْتَمْسُوْلُ اسْمُ مَفْعُوْلٍ اَزْ مَسْئَلٍ سَيْلٍ مِثْلًا

اَللّٰهُ هِدِيْهِ اَزِمَةً نَفْسِيْ عَقْلُنَهَا بِعَقَالٍ مِثْلِكَ

يَعْنِي اِيْخْدَاوَنَدَ مِنْ اِيْنِ هِمَارِهَا يَنْفُسُ كَرَشٍ مِنْ كِهْ بَسْتَهْ اَمِ اَنَهَارِ اَبْرِسِمَانِ
هَا يَشِيْتِ وَارَادَهُ تَوْعُضُ تَقْوِيْضٍ وَالتَّكَاثُلُ اَمُوْرٌ سِتٍ بِحَرْفِ تٍ بَارِيْعًا

جل اسم - اَزْمَقَة - جمع زمام است بمعنی مهار عقل بمعنی ربط و بستن بمعنی
از باب عقل یقین و هر دو باب آمده و اما بمعنی ادراک بکبر عین آمده
افلا یقتلون - عِقَال جمع عقل است - المیخد عقل جیل
یُقَدُّ بِهِ الْبَحْرِ فِی وَسْطِ ذَرَا عِبَه - ریمانی که بدان دست
شتر را بندند -

وَهَذِهِ اَعْبَاءُ ذُنُوبِي دَرَأْتُهَا بِرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِي
یعنی این است بارهای گناهان من که دفع کرده ام آنها را بر رحمت و رقت
و مهربانی تو - اَعْبَاءُ - بفتح همزه جمع عباء است بکبر عین و سکون
باء بمعنی بار العباء بقتل و ابحل ج اعباء - المیخد و اضافه اعباء
بذنوب اضافه بیانیه است - دَرَأْتُ بمعنی دفع است و باء در بر حمت که
شاید سببی باشد و شاید باء استعانت باشد -

وَهَذِهِ اَهْوَاِی الْمَضِلَّةُ وَكَلَّتْهَا اِلَى جَنَابِ لَطْفِكَ
یعنی این است خواهش های گمراه کننده من و اگر در نمودم آنها را بساحت
لطف تو اَهْوَاِ جمع هوا است بمعنی میل و میل بیهشیات و خواهشها
و مضلله بمعنی گمراه کننده - وَكَلَّتْ بفتح واو و سکون کاف بمعنی
و اگر داشتن - و لطف امریت که سقرب بطاعت و مبعده از
معصیت بوده باشد و بحسب لغة مطلق مهربانی و رحمت را گویند

فَاَجْعَلِ اللَّهُمَّ حَسْبًا لِي هَذَا اَنَا ذَلَّ عَلَى بَعْضِ اَهْوَاِی
وَالسَّلَامَةُ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا - یعنی هرگاه که در دین و دنیا

مَجَارِ الْفَلَاحِ

پس گردان بار خدایا این صبح را فرود آینه بمن بار و دشمنانی
را بنمای و سلامت در دین و دنیا تشبیه فرموده صبح و حصول
صبح را بجه اشرف و علوان و یافتن اقباب در آن زمان -
نزول نازلی از علو و استعاره فرموده نزول را از برای آن و این قسم استعاره
استعاره تبعیه است و میتواند بود که اسناد نزول بصبح بطریق تجرید
عقل باشد بلاست ظرفیت و مراد نزول ملائکه باشد در آن فاء فیضیه
در قاجعل و متعلق است بشرط فاء و از فقرات سابقه قاجعل یعنی
گردانیدن - و صبا حی - مفعول اول آن - و نازل لا مفعول ثانی
آن - و علی - ظرف لغو و متعلق بناز لا و باء در ضیاء الهدی
باء ملاست و مصاحبت و در محل حال واقع است از فاعل نازل و ضیاء
ضیاء و هدی اضافه مشبه به است بضمیه و میتواند بود که هدی تشبیه
باشد بافتاب بطریق استعاره کنیه و اضافه ضیاء بآن حل سبیل
التحسین باشد و هدی بمعنی رستی است و راه نمائی و جمله و التسلط
فی الدین و الدنیا عطف است به ضیاء الهدی -

وَمَسَائِدُ جَنَّةٍ مِّنْ كَيْدِ الْعَدَىٰ وَوَقَايَةُ مِنْ

مَرَدِيَّاتِ الْكُوفَى - یعنی گردان شب را سپری از مکر دشمنان
و نگاه دارنده از هلاک کشته های هوس - جَنَّةٌ - بضم جیم مجمره
نوع شده بمعنی سپر است - و عِدَى مکرر عین و قصر جمع عدا است
مانند اعداء و در بعض نسخ کید الاعداء ضبط شده است و مردیات بمعنی
مهلكات و اضافه آن بهوی اضافه بیانیه است -



فَاتَكَ فَأَدْرَكَ عَلَى مَا تَشَاءُ تُؤْتِي الْمَلَائِكَةَ مَنْ تَشَاءُ وَتُؤْتِي
الْمَلَائِكَةَ مَنْ تَشَاءُ - پس بدستگاه قوی توانا بر آنچه بخواهی عطا
میفرمائی و بسدی پادشاهی را هر که بخواهی و سیگاری پادشاهی را از

هر که بخواهی -
و تُؤْتِي مَنْ تَشَاءُ وَتُؤْتِي مَنْ تَشَاءُ - و غیر میفرمائی هر که
را که بخواهی و عطا میفرمائی هر که را که بخواهی -
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بدست قدرت
تو است خیر و خوبی، محقق که تو بر هر چیز توانائی -

تُؤْتِي اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤْتِي النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
و تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ
مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ - و در هر شب میفرمائی شب را در روز
و در روز را در شب و بیرون میآوری زنده را از مرده یعنی مؤمن را
از کافر مرده را از زنده کافر را از مؤمن و روزی میدهد هر کسی را
که بخواهی بدون اندازه و شمار ای محاسب و باز خوشتر قلمبندی
اینجا اقتباس از کلام خداست و اقتباس تقنین بخشم و نشر است این
قرآن و خداوند از قول خداست بقصد انشاء و دعاء باینکه گفته میشود -
قَالَ اللَّهُ تَشَاءُ اَجْمَعُ لِمَا رَدَّ وَقَعَ شَيْءٌ هَسْتِ وَرَغْلِبَ وَدَعَا اَنْ
اَلِ مَسْتِ ۴ و این دلیل است بر جواز در مواقع دعا و موعظه و ثناء بر خدا و
الاجوازی در شعر و در غیر این موارد نفسی یافت نشده - و شیخ محمد بن
علی از اصحاب باره در شرح بدیهیه گفته است اقتباس برت قسم است



۱- محمود مقبول ۲- مباح مبدول ۳- مردود مردول - اوّل آنچه بود
بوده باشد در خطب و مواعظ و عهود و مدح پیغمبر و آل او ۳ و دوم در
غزل و صفات و نقص و رسائل و نحو اینها ۴ و پس بر دو قسم است
یکی آنچه خدا نسبت بخود داده مثل **إِنَّ إِلَيْنَا أِيَابَهُمْ** دوم -
تغنیس آیه در معرض بزل و خف و لغو ذبالتد من ذلک و با وجود
این هنوز مستندی برای این تفصیل هم بنظر نرسیده و در این مقام بسط
کلام سبب طول و مزال است اینجا کفایت است . -

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَدِّكَ . -

یعنی خیت خدائی اگر تو از جمیع چیزها بیکه لایق و سزاوار ساخت قدس
بخطت تو نیست پاک میکنم تو را ای خداوند مستجمع جمیع صفات و کمالیه
در حالتیکه متبسم بحج و شامی تو بر نعمت تو نیست که من عطاء فرموده . -

مَنْ ذَا يَعْرِفُ قُدْرَتَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ
مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ . - یعنی کیست آنکس که بشناسد قدرت
تو را و ترسد از تو در بعضی نسخ **قُدْرَتَكَ** میاشد یعنی کیست آنکس که
بشناسد قدر و بزرگی تو را و ترسد از تو و گشت آنکس که بداند که تو نیستی
پس نترسد از تو در اینجا حضرت صلوات الله علیه شاید قصد فرموده خوف را
همان خشیت که که ناشی از علم باشد **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**
فَلْيَنْبِئْهُمْ - خدا در این مورد معنی الدنّی میباشد و عرفان در عرفان است
شیء است و اخضر از علم و نند او انکار است . -



الْفَتْ بِقُدْرَتِكَ الْفِرْقَ وَفَاقَتْ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَاقَ

یعنی الفت دادی و فراهم آوردی بقدرت خود و در بعضی نسخ بمشیت بدایت
بشیت خود) طوایف مختلفه عالم را و شکافتی برحمت خود صبح را یعنی
طاهر ساختی (و در بعضی از نسخ بقتد دَنَکَ الْفَلَاقَ صبح را و جدا
کرد ایندی و بیرون آوردی آنرا از ظلمت شب - وَأَنْزَلْتَ بِكُرْمِكَ
دَيَّابِجِي الْغَسَقِ - و نورانی گردانیدی بکرم خود تاریکی های شب را

وَأَنْهَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ الصَّيِّخَةِ خَيْدٌ عَذْبًا وَأَجَا جَا

و روان گردانیدی آبها را از سنجی می سلب نم در حالتیکه بعضی شترین
و ترشکوار و بعضی تلخ و ناگوارند - اینها یعنی روان گردانیدن است
صَّخْر - بضم صاد ممله و تشدید ییم صلب و سخت بختی که چیزی نفوذ
در آن نتوان نمود و از اینجا است که کرر اسم گویند - صَيَّاخِيْدٌ جَمْعُ
صَيَّخٍ دِهَتٌ و صَيَّخٌ سَنَكٌ محکم را گویند و عطف بیان صم واقع شده

وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجًّا جَا - یعنی و فرو

فرستادی از ابرهای بسیار ریزان است - ای مِنَ السَّحَابِ
الَّتِي تَقْصِرُ كَانِ السَّحَابِ تَحْمِلُ الْمَاءَ ثُمَّ يَعْصِرُ الرِّيحُ فَتَسِيلُ الْمَاءُ
کما یسبل بعصر الثوب .

وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِّيَّةِ سِرَاجًا وَهَاجَا -
مِنْ غَيْرِ أَنْ تُعْلِمَ رَسَّ فِيمَا ابْتَدَأَتْ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا

یعنی و گردانیدی آفتاب و ماه را از برای خلایق چراغ بسیار روشن شده



مرحله الفلاح

بدان آنکه مرتقب شوی در آنچه ابتدا و بار آورده لقب پنج و چاره را
برایشه - بمعنی خلق است سیراج - چراغ - و هاج - درشته
میباشد بکار بردن و مرتقب شدن کاری شدن - لغوب پنج لقب
کشیان علاج چاره و دو جمله قبل اقتباس از آیات سوره بناء میباشد کلام
در اقتباس در جمله از جملات قبل در ترجمه (تولج الليل في النهار) که

فِي أَمْرِ تَوَحُّدٍ بِالْبَقَاءِ وَالْبَقَاءِ وَفِي عِبَادَةٍ بِالْمَوْتِ وَالْمَوْتِ

یعنی پس این یک نفر و یگانه شده است بمرت و بقاء و مشهور نموده است
بنده گان خود را بسبب موت و فناء - توحید - یگانگی است عزت معنی
بنده بقا و پائیدگی و اختصاص لفظ عباد یعنی بنده گان بموت ملکی است که فانی
بنده گان مقهور باشند باقی حلق بطریق اولی و نظایر این بسیار است -

سَمِعَ عَلَى مَشِيدٍ وَ إِلَهَ إِلَّا نَقِيَاءٌ - رحمت دور و دیر است بر شما
و آل محمد صلاه الله علیهم که پرستگار اند - وَ اسْتَجِبْ دُعَائِي

وَ اسْتَجِبْ دُعَائِي وَ حَقِّقْ بِفَضْلِكَ آمَلِي وَ رَجَائِي

مفردان اجابت فرمای دعا مرا و بشنو فریاد و ندای مرا - مرا و نشین
اجابت است (چنانچه در سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ - و دعا و لا یسمع
و سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا - همین معنی ملاحظ است) وَ حَقِّقْ یعنی محقق
و نیز و سلم فرمای بفضل خودت آرزو و امید مرا -

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَا لِي كَشَفِ الضُّمِيرَ وَالْمَأْمُولَ لِكُلِّ عَمَلٍ وَ لِيَسِّرْ
بِكَ أَمْرِي حَاجَتِي - ای بهترین کسیکه خوانده شده است برای من



بدعالی و فاقه و هنر کی که پیدا داشته شده را اگر بامول عطف بر خیر باشد
برای هر دو شوار و آسمان - تَلَبُّبُهُ - خیر افضل تقصیل است
و در اصل اخیر بوده و همچنین شرمه از کثرت استعمال محذوف شده - گفتند
النظر بامول مقدم داشته شده برای اینکه دفع مضرت اہم است
از حجب منفعت و مراد از عمر مطلب صعب المال و مراد از میر مطلب سهل
المال و ممکن است تقدیر چنین باشد لِیُکْمِلَ دَفْعَ عَمْرٍ وَ حِجْبَ سِرٍّ بَشَدِّ
وَ یَاکَ یَعْنِی لَا یَغْرِکَ - پس معنی نیست بسوی تو فرو داد و دم حاجت
خود را و این اسم مقاصد خوانده است -

فَلَا تُؤَدِّبُنِي مِنْ سِنِّي مَوَاهِبِكَ خَائِعًا يَا كَرِيمًا كَرِيمًا
یا کریم - پس در سفر مایار و منفی مالی مرا از مواهب بخشش های
رفیع خود نویسد و بی بهره ای بخشش کننده ای بخشش کننده ای بخشش کننده
و در نسخه سجد هم مجار دارد - وَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و در بعضی نسخ دیگر بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
و در دو نسخه دیگر - وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
هیهات - و دعای سجد را نیز مرحوم مجلسی رآه بیان فرموده -

ثُمَّ لَسَجْدٌ وَيَقُولُ اَللّٰهُمَّ قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ
وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَايَايَ غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ
مَعْصِيَتِي كَثِيرٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّبٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ خَلَقْتَنِي
يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ يَا عَلَامَ الْغُيُوبِ وَ مَا كَاشِفَ الْكُتُوبِ

اعْفُ زُنُوبِي كُلَّهَا بِحَرَمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفَّارُ
يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ -

تمام شد بسم الله تعالی وانا الا حق محمد جعفر الشیخ
بجانب شیخ آقا عفی عنه یوم بخراء

بر حسب خواهرش آقای آقا سیرزا عینخان لشکری این دو
دعاء در وقت طبع محقق شد یکی دعائیست که نقل فرموده آنرا صاحب غایه
المرام که آن کتاب ترجمه شده است ستمی بکفایته انحصام - روایت ۳۸
سی و هشت از باب سی و نهم و از آن هفتاد حدیث مروی از عامه است
از حموی با سند خود از امام حسین علیه السلام خبر طولانی است تا آنجا
که میفرماید ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن دعا که ام است فرمود
چون از نماز فارغ شوی پیش از آنکه از جای خود برحسری بگویی -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ
وَسُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَآرَضِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ
أَنْ تَتَجَبَّبَ لِي فَقَدْ رَهَقْتَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا سَلَا
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُجْعَلَ لِي مِنْ

عُسْرِي لَيْسًا - چون این دعا را بخوانی خداوند تعالی بکلامی





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

بحمد لله و المنة دعاء صباح منقوله از

حضرت مولی الهوالی

علی علیه السلام

با شرح بقلم آقای حاج شیخ آقا طبع گردید

امید است که مؤمنین ورد با مداد خود قرار داده

شارح و بانی طبع و هر کس خدمتی در طبع آن کرده

از دعا فراموش ننمایند

